

شرایط قاضی - مذکر بودن

برگه جلسه :

صفحه 205 و 206

آیا به دلیل برخی عوارض ثانوی می توان فتوا به منع تصدی زنان داد؟

توضیح سؤال

پرسش این است که اگر حضور اجتماعی زن در برخی عرصه‌ها، - فی نفسه - منع شرعی نداشته باشد، لکن این حضور مستلزم برخی محاذیر باشد چون اختلاط ناموجه زن و مرد، سوء استفاده از زنان، تبلیغات گسترده با پخش عکس‌های تبلیغاتی، فیلم و... (شبهه آن چه برخی کاندیداهای زن برای عضویت در مثل شورای شهر و نمایندگی مجلس انجام می‌دهند) در این جا چه باید گفت؟

در این جا برای پاسخ سه گزینه وجود دارد:

گزینه اول این است که باید بین جهات ثانوی و اولی تفاوت نهاد و حکم یکی را بر دیگری بار نکرد. مثلا گفت: تصدی زنان اشکال ندارد، لکن فلان رفتار و فلان کردار حرام است.

گزینه دیگر این است که حکم حرمت به خود تصدی سرایت کند و خود تصدی یا کاندید شدن حرام تلقی گردد، هر چند واسطه در ثبوت حرمت بر عنوان تصدی، عناوین ثانوی مترتب باشد.

گزینه سوم تفصیل بین صورتی است که عارض محرم، عارض ثانوی لازم و غیر مفارق - هر چند به طور طبیعی و معمول - باشد و صورتی که عارض، عارض اَحيانی و مفارق به طور طبیعی باشد، در فرض اول نفس کار و تصدی حرام است و در فرض دوم امور جانبی، خود مستقلا حرام است و عنوان ثانوی برای سرایت حرمت واسطه در ثبوت نیست بلکه واسطه در عروض است.

آن چه از سخنرانی پیش نقل شده، استفاده شد، حداقل گزینه اول نبود، بلکه در گزینه دوم یا سوم ظهور داشت. شبهه این رفتار را در متن ذیل می توان دریافت کرد، توجه کنید:

«الصحيح أن المقلد يعتبر فيه الرجولية و لا يسوغ تقليد المرأة بوجه و ذلك لانا قد استفدنا من مذاق الشارع أن الوظيفة المرغوبة من النساء انما هي التحجب و التستر و تصدى الامور البيئية. دون التدخل فيما ينافى تلك الامور . و من الظاهر أن التصدى للافتاء - بحسب العادة - جعل للنفس في معرض الرجوع و السؤال لانهما مقتضى الرئاسة للمسلمين و لا يرضى الشارع بجعل المرأة نفسها معرضا لذلك ابداء، كيف و لم يرض بامامتها للرجال في صلاة الجماعة فما ظنك بكونها قائمة بامورهم و مديرة لشئون المجتمع و متصدية للزعامة الكبرى للمسلمين»².

(جلسه نود و دوم)

متن فوق از محقق خویی تصدی تقلید را از سوی زنان حرام می داند و در بخشی از بیان خود می فرماید: تصدی افتا مقتضی مرجعیت است و شارع اقدس به این امر راضی نیست. فارغ از قابل دفاع بودن یا نبودن این کلام، ایشان خود تصدی تقلید را به خاطر لازم آن حرام می داند، آن هم لازم «بحسب العادة» (لازم غیر مفارق به حسب معمول). البته بیان ایشان به گونه ای است که «تصدی افتا» همان «جعل النفس في معرض الرجوع و السؤال» است لکن برای این که سخن ایشان حداقل قابل استماع باشد باید به لازم و ملزوم تفسیرش کرد و الا آفتابی است که نفس تصدی برای تقلید همان

معروضیت نیست، کافی است که زن محرمی را از مردان بین خود و دیگران قرار دهد تا این همانی تصدی و معروضیت برای رجوع (مرجعیت) پیش نیاید! حتی بدون واسطه هم که باشد این همانی نیست، نهایت این است که رابطه لازم و ملزوم برقرار باشد.

گزینه دوم را می توان برآیند تفکری دانست که در اصول فقه اهل تسنن به «سد الذرائع الی الحرام» معروف است. در اندیشه برآمده از سد ذرایع امر جایز فی نفسه، فی نفسه غیر جایز شمرده می شود تا حرامی محقق نگردد (منع ما یجوز لئلا یطرق به الی ما لا یجوز)³!

گزینه تحقیق با بیان اقتضای قاعده

روشن است که جعل احکام به دست شارع اقدس است و اختیار آن از صدر تا ذیل به دست اوست؛ بنابراین شارع اقدس می تواند امری را متعلق حرمت قرار دهد به دلیل مشکلی که در خود آن هست یا به دلیل استلزام امری فاسد حتی اگر این استلزام مفارق و قابل تفکیک در تحقق خارجی باشد؛ چرا که امر به دست اوست و آن چه را که صلاح بداند قرار میدهد. لکن گفتگوی کنونی ما مربوط به این مرحله و جعل شارع نیست! گفتگوی ما به تبیین شریعت و کشف شریعت از سوی مجتهد مرتبط است. گفتگو در این است که اگر پدیده‌ای فی نفسه از عناوین محرم نیست، لکن بنحو دائم (به طور معمول) یا غیر دائم مستلزم امری است که آن امر از عناوین محرم است، آیا چنین استلزامی مستلزم حرمت پدیده اول است یا نیست.

با توضیح فوق معلوم است که ما نمی توانیم - وقتی دلیلی خاص نداریم - حرمت عنوان لازم را به عنوان ملزوم - علی نحو الحقیقة و واسطه در ثبوت - هم نسبت دهیم، حتی اگر لازم، لازم دائم باشد. البته اگر لازم دائم غیر مفارق عقلی باشد بر این که حرمت را به لازم نسبت دهیم یا ملزوم ثمره ای - به طور طبیعی - مترتب نیست لکن بحث در بیان صحیح واقع است اولاً و لازمی که قابل انفکاک است ثانیاً.

تعجب از برخی فقیهان در صحنه بحث است که رفتار فقهی‌شان با قبول سد ذرایع می‌سازد مبنایی که هرگز نخواهند پذیرفت و قبول آن را از آن برخی از اهل تسنن می‌دانند!

نتیجه

بر اساس تحقیق فوق حکم تصدی زنان برای حضور در پست های مستلزم برخی محاذیر از حکم آن محاذیر جداست و اقتضائات تصدی را از جهت دلیل نباید با مقارناتش محاسبه کرد. برآیند این تفکر چه بسا جواز تصدی باشد، لکن باید زنان متفطن امور جانبی حرام نیز بشوند. بنابراین از گزینه های سه گانه مورد اشاره گزینه اول صحیح است.

(پایان جلسه)

1. در کتاب «فقه و حقوق قراردادهای، ادله عام روایی»، به تفصیل به این مسأله پرداخته شده است.
2. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج 1، ص 226.
3. ر.ک: فقه و مصلحت، صص 142-145.

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در مورد کلان مسأله ی تصدی زنان در پست های کلیدی بود. گفتیم اصلاً مسأله یك ابر مسأله، یك کلان مسأله با ساحت های مختلف است و حل فنی آن با حوصله مقدماتی نیاز دارد. یکی از مقدمات این بود که ما جهات ثانوی را از جهات اولی جدا کنیم و ببینیم جهات ثانوی چقدر تأثیر می گذارد؟ این بحث به اندازه ی اهمیتی که دارد ادبیات ندارد. خیلی از اوقات به

خاطر جهات ثانوي آقايان فتوا به منع يك پديده مي دهند كه خودش في نفسه از عناوين محرم نيست. نمونه هايي را آورديم. در اين جا فقيهي مثل آقاي خويي تقليد را ممنوع مي كند به خاطر عوارض ثانوي اما مي خواهد اين ها را واسطه در ثبوت قرار دهد كه بگويد پس خود تقليد مشكل دارد، تصدي زن را براي امر تقليد حرام مي داند به اين دليل. ما به دنبال اين هستيم كه كساني را پيدا كنيم كه عناوين ثانوي را مي گيرند و حكم را به خود عنوان اولي نسبت مي دهند (كاري به درست يا غلط بودنش نداريم)

آقاي خويي عبارتي دارد و مي فرمايد : ان التصدي للافتاء بحسب العادة (نه به حسب عقل و نه خيلي كم، به حسب عادت بين عقلي و كم است اگر چيزي كم باشد نمي گویند به حسب عادت، اگر جدا ناپذير هم باشد نمي گویند به حسب عادت، به حسب عادت يعني غالبا، معمولا) ايشان مي فرمايد : تصدي براي افتاء جعل للنفس في معرض الرجوع و السؤال، يك اين هماني درست مي كند بين متصدي امر افتاء شدن و قرار دادن خود در معرض رجوع و سؤال لانها مقتضي الرئاسة للمسلمين (البته ما چون نمي خواهيم اشكال بگيريم و الا اين حرف خيلي حرف ناصححي است، اين هماني كه مقرر محترم بيان مي كند درست نيست و معنا ندارد كه بگويم تصدي افتاء جعل للنفس في معرض الرجوع و السؤال است، حال اگر يك خانمي متصدي افتاء بشود فقط براي خانم ها يا متصدي افتاء بشود ولي يك محرمي را واسطه قرار دهد لذا براي اين كه اين حرف قابل شنيدن شود بايد گفت منظور ايشان از اين هماني يعني لازم و ملزوم و منظور اين است كه تصدي منصب افتا يك لازم عادي دارد كه اين است كه در معرض رجوع و سؤال قرار مي گيرد، حال سؤال اين است كه اگر لازم (بر فرض كه) مشكل داشته باشد آيا ملزومش كه تصدي افتاء باشد بايد گفت حرام است و صحيح نيست و بدعت است و حتما مرد بودن شرط است؟) ما نبايد آوردن مثال آنقدر مشغولمان كند كه اصل مطلب از بين برود و گم شود. اصل مطلب اين بود كه نبايد عوارض ثانوي را دخالت داد. الان يكي از گزینه هاي ما سرايت بود و اين مطالب را در ادامه ي همان آورديم؛ اگر گفتيم يك امري في نفسه جائز است و هيچ دليلي هم بر حرمتش نداريم ولي وسيله مي شود براي يك حرامي كه او عنوان محرم دارد بعد بگويم اين وسيله حرام است، آيا اين همان سد ذرايع نيست كه سني ها قائلند. آن ها مي گویند اگر يك امري في نفسه حلال باشد اما وسيله شد براي حرام شارع آن وسيله را هم حرام مي كند مثلا رانندگي زنان هيچ دليلي بر حرمتش نداريم اما زن رانندگي مي كند ماشينش خراب مي شود، وسط راه مي خواهد پيش ميكانيك برود يا هر چيزي ديگري، اين خطر است و اختلاط ناموجه زن و مرد است و حرام است وقتي آن شد حرام رانندگي هم مي شود حرام. تعبيرشان اين است: «منع ما يجوز منع پديده اي كه جائز است به عنوانه، منع كند و فتوا به حرمتش هم بدهد لان لا يتطرق به الي ما لا يجوز تا اين كه راه پيدا نشود به چيزي كه عنوان محرم است. چرا زن ها نبايد بيانند به قبرستان؟ چون اختلاط زن و مرد پيش مي آيد. اختلاط حرام است پس رفتن به قبرستان حرام است. همين جا است كه ما قبول نمي كنيم، لذا ما مقدمه ي حرام را هم حرام نمي دانيم مگر مقدمه ي موصله كه آن هم محل بحث است و همه نمي گویند، مقدمه ي حرام را حرام نمي دانيم، ذريعه ي به حرام را حرام نمي دانيم.

سؤال اين است كه علما بايد بگویند كه اين دو با هم چه فرقي دارد؟

گزینه ي تحقيق كدام است؟

ما كار به مرحله ي جعل احكام نداريم. مرحله ي جعل به دست شارع است. اختيار جعل از صدر تا ذيل به دست اوست و لذا شارع هر طور صلاح بدارد پديده ها را مي تواند حرام كند. يك پديده اي ممكن است في نفسه فساد دارد مثل غيبت، دروغ، يك پديده اي عارض ثانوي اش فساد دارد و شارع خود آن پديده را حرام كند مثل شارع تصدي زنان را حرام كند چون اختلاط با مردان به وجود مي آورد. حتي گاهي اوقات عارض ثانوي مفارق، غير دائم و حتي نادر البته اگر مصلحت باشد يا گاهي زيادش فساد دارد ولي كم آن را هم حرام كند مثل شراب كه يك قطره اش هم حرام است. البته طبق نظر عدليه از روي مصالح و مفاسد است و بدون مصلحت نيست اما بحث ما در اين جا اين نيست بلكه بحث ما فهم شريعت است يعني جايي كه ما با يك پديده مواجه هستيم و متوجه شده ايم كه اين پديده بعنوانه از پديده هاي محرم در شريعت نيست اما اين پديده در خارج لوازمي دارد كه آن لوازم از عناوين محرم است حالا يا لازم عقلي يا لازم به حسب عادت يا حتي كمتر و به صورت احيايي است.

اگر يك عنوان اولي اي باشد غير محرم كه اين عنوان يك لازم عقلي دارد كه عنوان حرام است (من براي اين مورد مثال سراغ ندارم) در اين جا بگويم سرايت مي كند. البته عملا ثمره اي ندارد چون چه بگويم آن عنوان ثانوي حرام است و سرايت مي كند به عنوان اولي يا سرايت نمي كند در هر صورت اين عنوان ثانوي مصداق غير از آن مصداق اولي ندارد مثلا بر فرض خلوت با

اجنبیه لازم عقلی اش کشیده شدن به حرام باشد فرقی نمی کند که بگوییم خلوت با اجنبیه حرام است و چه بگوییم میل به اجنبی حرام است که خلوت با اجنبه هم از آن جدا نمی شود. ولی همین جا هم باید ما تعبیرمان دقیق باشد، اگر لازم عقلی حرام است باید همان لازم عقلی را در رساله بیاوریم ولو بعد تذکر دهیم که فلان پدیده از این لازم جدا نیست. اما نکته ای که هست این است که ما در تصدی زنان با چنین لازمی مواجه نیستیم، نهایتش با لازم عادی و غالب مواجه هستیم در این جا ما حرفمان این است که (با مبنای رد سد ذریع که مبنای درستی هم است) در این جا نباید بپذیریم که خود آن کار حرام باشد؛ وقتی بیان می کنیم باید درست بیان کنیم و وقتی فکر می کنیم درست فکر کنیم و اگر استثناء دارد راه استثناء را باز کنیم. باید بگوییم تصدی زنان برای این پست ها مستلزم این محاذیر است البته من نمی خواهم الآن تصمیم نهایی بگیریم، ممکن است ما از طریق ادله برسیم که تصدی یا یک تصدی خاص مثل قضاوت حرام است که این برمی گردد به همان حرفی که اول زدیم که شارع صلاح دیده که این کار را انجام دهد اما جایی که به این شکل دلیل نداریم باید محاذیر را از اصل پدیده جدا کنیم و نباید اقتضائات را به هم سرایت دهیم.

نتیجه: براساس تحقیق فوق حکم تصدی زنان برای حضور در پست های کلیدی (پست های مستلزم برخی از محاذیر) از حکم خود آن محاذیر جداست و اقتضائات تصدی را از جهت دلیل نباید با مقارناتش مقایسه کرد. برآیند این تفکر چه بسا جواز تصدی باشد البته باید زنان را هم متوجه امور جانبی کند. فقیه برای خوش آمدن زنان و عوام گرایانه (خدایی ناکرده) بگوید زنها بروند.

پس با این توضیحات معلوم می شود که پاسخ آن سؤال که آیا عوارض ثانوی واسطه در ثبوت است یا در عروض است یا تفصیل باید بدهیم؟ جواب این است که گزینه ی دوم درست است و عوارض ثانوی فقط واسطه در عروض هستند و نباید حکم عروض ثانوی را به ملزوم (بعضا لازم ملزوم هم نیست بلکه مقارن و مقارن است و نباید حکم مقارن را به مقارن سرایت داد. مقدمه ی هفتم: لزوم گسست شئون مختلف مربوط به اجتماع از یکدیگر.

فقیه آیا لازم است آنچه در جامعه می گذرد مثلا ضعف تدین مردان، ضعف فرهنگی و ... را در فتوا دادن مورد نظر قرار دهد و این ها را از هم جدا کند و یک فتوایی ندهد که فتوای دقیقی نیست؛ مثلا اگر جامعه جامعه ی فاسدی است و مردان هرز زیادی در آن جا زندگی می کنند و ممکن است با تصدی برخی از زنان در برخی از پست ها این مردان مفاسدی ایجاد کنند آیا فقیه باید این ها را از هم جدا کند و حکمی ندهد برای تصدی زنان به جهت ضعف ها در مواضع دیگر. این مطلبی است که امروزه خیلی در جامعه ی ما وجود دارد.

الحمد لله رب العالمین.